

جمله شرطی

۷. - در جمله‌های مرکب شرطی فراکرد پایه آن است که در جواب شرط می‌آید و غرض گوینده بیان معنی آن است. شرط که در فراکرد پیرو می‌آید در حکم متمم فعل پایه است. این متمم یعنی « فراکرد متضمن شرط » برای بیان یکی از مفاهیم ذیل آورده می‌شود :

فرض ساده ، احتمال ، بیان امر محال

۱۷ - فرض ساده - در این حال به وقوع فعل شرط حکم نمی‌کنیم، تنها می‌گوئیم که واقع شدن آن موجب وقوع فعل پایه بوده است یا هست یا خواهد بود :

شاهدان گر دلبری زینسان کنند

← زاهدان را رخنه در ایمن کنند (حافظ)

خدای این حافظان ناخوش آواز

بیامرزاد → اگر ساکن بخوانند (سدی)

گر تو زین دست مرا بی سرو سامان داری

← من به آه سحر ت زلف مشوش دارم (حافظ)

به تیغم گر کشد ← دستش نگیرم

دیگر تیرم زند ← منت پذیرم (مندی)

گاهی فرض در فعل شرط نوعی از تجاهل است ، یعنی گوینده آنرا به یقین می داند ، اما به صورت شرط بیان می کند تا تأکیدی برای جمله پایه باشد :

اگر حکم خدا دیگر نگردد

← به انده خوردن از ما برنگردد (دهن و رامین)

۲۷- احتمال - گاهی علاوه بر فرض ، احتمال وقوع فعل شرط بیان می شود . در این حال فراکرد پایه نتیجه وقوع فعل شرط را بیان می کند :

گرت باردیگر ببینم ← به تیغ

چو دشمن بیرم سرت بی دریغ (بوستان)

اگر تند بادی برآید ز گنج

← به خاک افکند نارسیده ترنج (شاهنامه)

۳۷- بیان امر محال - گاهی فعل شرط امری را بیان می کند که وقوع آن محال است . در این حال مقصود گوینده انکار وقوع فعل پایه ، یا بیان محال بودن آن است :

اگر غم را چو آتش دود بودی

← جهان تاریک بودی جاودانه (شهید بلخی)

اگر پشت گوشت را دیدی ← فلان (کس یا چیز) راهم خواهی دید (امثال و حکم)

اگر خاله ام ریش داشت دائم بود . (امثال و حکم)

مطابقت صیغه های فعل در جمله های مرکب شرطی :

۸- مطابقت افعال در جمله های مرکب شرطی صورتهای متعدد

دارد: این صورتها را برحسب صیغه فعل پایه می توان چنین مرتب کرد:

۱،۸ - فعل پایه ماضی مطلق → فعل شرط ماضی مطلق:

اگر قانع و خویشان دار گشت

به تشییع خلقی گرفتار گشت (بوستان)

۲،۸ - ماضی بعید → ماضی بعید:

اگر دیده بودی که چونست حال

نیاورده بودی حدیث ملال (بوستان)

۳،۸ - ماضی بعید → ماضی استمراری:

اگر می آمد، دفته بودم.

۴،۸ - ماضی استمراری → ماضی استمراری:

اگر خر نمی بود قاضی نمی شد (امثالوحکم)

اگر سوزن خیاط گم نمی شد روزی يك قبا می دوخت (امثالوحکم)

این صورت در نظم و نثر قدیم فارسی تا قرن هفتم به صیغه خاصی که

«وجه شرطی» خوانده می شود استعمال می شده است:

اگر بیم عمر نبودی تا سد یا جوج و مأجوج برفتمی (بلمی)

اگر خدای گناه از کسی درگذاشتی از آدم درگذاشتی (بلمی)

اگر من میدان داری دانستمی با تو در آویختمی (سکمهادر)

و در شعر قرون بعد نیز این صورت متداول بوده است:

اگر دلم نشدی پای بند طره او

کی اش قراردین تیره خاکدان بودی (حافظ)

گر دیگری به شیوه حافظ زدی رقم

مقبول طبع شاه هنرپرور آهدی (حافظ)

و در بعضی از کتابهای پیش از قرن هفتم صیغه اول شخص جمع به دو صورت می آید :

اگر شایستی همه به يك بار برفتمانی تا زود به خدمت شاه رسیدمانی و این بندیان با خود بپردیمی (سك مهار)

۵،۸ - ماضی استمراری → ماضی بعید :

اگر این خانه را استوار ساخته بودند ویران نمی شد .

در این صورت نیز بعضی از نویسندگان قدیم به آخر هر دو صیغه

یای تردید می افزودند :

اگر به دشمنی آورده بودندی اورا بی بند و زندان نداشتندی . (سك مهار)

۶،۸ - ماضی نقلی → مضارع :

اگر بار خارست خود کشته ای

وگر پرنیان است خود دشته ای (امثال و حکم)

۷،۸ - مضارع → ماضی مطلق :

اگر پارسائی سیاحت نکرد

سفر کردگانش نخوانند مرد (بوستان)

اگر سالکی محرم راز گشت

ببندند بروی در بازگشت (بوستان)

۸،۸ - مضارع → ماضی نقلی :

اگر خوانده ای داستان کهن

بدانی ز سر تا به بن این سخن

۹،۸ - مضارع → ماضی التزامی :

اگر دو یز داشته باشد یکیش را یدک می کشد (امثال و حکم)

۱۰،۸ - مضارع اخباری → مضارع التزامی :

اگر کسی از خویشان راضی نباشد ایشانرا بیگانه می‌شمارد

۱۱،۸ - مستقبل → ماضی مطلق :

اگر پشت گوشت را دیدی فلان (کس یا چیز) را هم خواهی دید (امثال و حکم)

۱۲،۸ - مستقبل → مضارع التزامی :

اگر بپرسند ، خواهام گفت .

۱۳،۸ - امر → ماضی مطلق :

گر آن باد پایان برفتند تیز

تو بی دست و پا از نشستن بخیز (بوستان)

اگر سایه خود برفت از سرش

تو در سایه خویشتن پرودش (بوستان)

۱۴،۸ - امر → ماضی نقلی :

اگر از خویش برون آمده‌ای چون مردان

باش آسوده [که دیگر سفری نیست ترا] (سنائی)

۱۵،۸ - امر → مضارع اخباری :

اگر می‌توانی دلی شاد کن .

۱۶،۸ - امر → مضارع التزامی :

اگر دشمنی پیش گیرد ستیز

به شمشیر تدبیر خویش بریز (بوستان)

گرت از دست برآید دهنی شیرین کن (گلستان)